هادیانه
جهاد با شعر

■ رسولُ اللّه صلی الله علیه و آله ـ لَمّا سُئِلَ عنِ الشِّعرِ ـ: إنَّ المُؤمِنَ مُجاهِدٌ بِسَيفِهِ و لِسانِهِ، و الذی نَفسی بيدِهِ لَكأنّما ينضِحُونَهم بِالنَّبلِ. / پیامبر خدا(ص) ـ چون درباره شعر از ایشان پرسش شد ـ فرمود: همانا مؤمن با شمشیر و زبان خود جهاد می‌کند؛ سوگند به آن که جانم در دست اوست، شاعران (مؤمن) با شعر خود، گویی به دشمن تیر می‌اندازند.
منبع: کتاب «مجمع البیان»

مدیرمسئول: **محمد جواد اخوان**
سردبیر: **غلامرضا صادقیان**
دبیر ویژه‌نامه: **حسین گل‌محمدی**
همکاران تحریریه: **نیره ساری، نیره محمودی**
محبوبه قربانی
چاپ: **همشهری**

کاشانه

گروه سبک زندگی
پرونده
نسل جوان و ادبیات فارسی

محمدرضا جوان آراسته، پژوهشگر ادبیات و مدیر مدرسه نویسندگی مبنا:

برخی نوجوانان حتی متون فارسی معاصر را درست نمی‌خوانند

نیره ساری

محمدرضا جوان آراسته، پژوهشگر ادبیات و مدیر مدرسه نویسندگی مبنا می‌گوید برخی نوجوانان نمی‌توانند متن کلاسیک فارسی را بخوانند؛ حتی بعضی از آنها توانایی خواندن متن فارسی معاصر را نیز ندارند. گاهی دانش‌آموز نمی‌تواند روزنامه بخواند یا یک کتاب داستانی با نثر روان و معیار امروز را درست بخواند. اصلاً روخوانی برایش دشوار است، چون چشم او به مطالعه عادت نکرده است.



■ ارتباط نسل جوان با ادبیات کلاسیک

به اعتقاد جوان آراسته، درست است که در دوره‌هایی، برای مثال در مکتب‌خانه‌ها، آثاری مانند گلستان سعدی خوانده می‌شده، اما این مسئله به معنای آن نیست که عموم مردم با مجموعه گسترده‌ای از متون کلاسیک زندگی می‌کرده‌اند. به گفته وی، هنوز نوجوانانی وجود دارند که با ادبیات کلاسیک ارتباط برقرار می‌کنند. برگزاری برنامه‌هایی مانند جایزه گلستان و حضور نوجوانانی که دیباچه سعدی را حفظ کرده‌اند و آن را با مهارت ارائه می‌کنند، یا تجربه برنامه‌های مشاعره تلویزیونی که در آنها نوجوانان شعرهای فراوانی می‌شناختند و با یکدیگر مشاعره می‌کردند، نشان می‌دهد ارتباط نسل جوان با شعر به‌طور کامل از بین نرفته است. بنابراین، از نگاه او، نه گذشته آن‌چنان سرشار از انس با ادبیات کلاسیک بوده و نه امروز چنین ارتباطی به‌طور کامل از میان رفته است.

با این حال، وی یک واقعیت مهم را می‌پذیرد که امروز ما به اندازه‌ای که باید، به شکل درهم‌تنیده با میراث کهن خود زندگی نمی‌کنیم. اما برای توصیف این وضعیت، تعبیر «شکست در انتقال میراث» را دقیق نمی‌داند؛ چراکه شکست زمانی معنا پیدا می‌کند که برای رسیدن به هدفی تلاش جدی، برنامه‌ریزی‌شده و مستمر صورت گرفته باشد و در نهایت نتیجه حاصل نشده باشد. در حالی که به اعتقاد او، اساساً اتصال ادبیات کهن به نسل جدید هیچ‌گاه به شکل جدی و مستمر در مرکز برنامه‌ریزی فرهنگی کشور قرار نگرفته است.

■ تغییر سبک زندگی و ذائقه فرهنگی

جوان آراسته می‌گوید: مسئله اصلی را باید در تغییر سبک زندگی و ذائقه فرهنگی نیز جست‌وجو کرد. «آثار کلاسیک صبر می‌خواهد، حوصله و تحمل می‌خواهد. باید با آنها همراه شد تا خودشان را به ما نشان بدهند و از سختی‌شان کم و بر لذت‌شان افزوده شود. باید با نظامی حوصله کرد تا به آن گوهر قصه‌گویی نظامی رسید؛ باید همراه سعدی آهسته‌آهسته پیش رفت تا به قوت زبان و جهان فرهنگی و تربیتی او رسید و باید با مولانا در مثنوی زیست کرد تا بتوان با جهان فکری او همنشین شد. از نگاه مدیر مدرسه نویسندگی مبنا، مشکل اینجاست که زیست امروز انسان معاصر بر سرعت بنا شده است. افراد همه چیز را در قالب‌های کوتاه، فشرده و سریع می‌خواهند؛ یک ویدئو، یک صوت، یک جلسه یا متنی کوتاه و خلاصه. در حالی که ادبیات کلاسیک «ساندویچی» نیست.

به تعبیر وی، این ادبیات شبیه سفره‌ای گسترده و پرمخلفات است که بهره‌برداری از آن آدابی دارد و نمی‌توان با یک لقمه از آن عبور کرد. همین ویژگی باعث شده است، سبک زندگی امروز، دلبستگی و همراهی با ادبیات کهن را دشوارتر کند.

■ ضعف در آموزش زبان و ادبیات فارسی

جوان آراسته در ادامه به مسئله آموزش زبان فارسی می‌رسد و آن را یکی از بخش‌های نگران‌کننده ماجرا می‌داند. وی که سابقه معلمی نیز داشته، می‌گوید: مسئله فقط این نیست که برخی نوجوانان نمی‌توانند متن کلاسیک فارسی را بخوانند؛ حتی بعضی از آنها توانایی خواندن متن فارسی معاصر را نیز ندارند. گاهی دانش‌آموز نمی‌تواند روزنامه بخواند یا یک کتاب داستانی با نثر روان و معیار امروز را درست بخواند. اصلاً روخوانی برایش دشوار است، چون چشم او به مطالعه عادت نکرده است. حالا بعد از این مرحله، تازه بحث خواندن متن کلاسیک و فهمیدن و توضیح‌دادن معنای آن مطرح می‌شود. به اعتقاد وی، آموزش‌وپرورش در این مسئله سهم مهمی دارد، چراکه هر فرد ۱۲ سال از زندگی خود را با این نهاد در ارتباط است. بنابراین طبیعی است که بخشی از ضعف‌های زبانی و ادبی جامعه به نظام آموزشی مربوط باشد. اما وی تأکید می‌کند، نمی‌توان تمام مسئولیت را بر دوش مدرسه گذاشت. مسئله عمیق‌تر از این است و به جایگاه زبان فارسی در کل جامعه مربوط می‌شود.

جوان آراسته معتقد است جامعه ما در موارد زیادی برای زبان فارسی ارزش کافی قائل نیست. حتی در گفتار روزمره، گاهی استفاده بیشتر از واژه‌های غیرفارسی به‌عنوان نشانه باسوادتر، فرهنگی‌تر یا نخبه‌تر بودن تلقی می‌شود. از سوی دیگر، رسانه‌هایی مانند صداوسیما نیز آنگونه که باید مسئله زبان‌آوری، آموزش زبان و توسعه زبان فارسی را در اولویت قرار نداده‌اند. در نتیجه،



برخی نوجوانان نمی‌توانند متن کلاسیک فارسی را بخوانند، حتی بعضی از آنها توانایی خواندن متن فارسی معاصر را نیز ندارند. گاهی دانش‌آموز نمی‌تواند روزنامه بخواند یا یک کتاب داستانی با نثر روان و معیار امروز را درست بخواند. اصلاً روخوانی برایش دشوار است، چون چشم او به مطالعه عادت نکرده است

مجموعه‌ای از عوامل از خانواده و مدرسه گرفته تا رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی، در کم‌رنگ شدن جایگاه زبان فارسی نقش دارند.

■ زبان و هویت فرهنگی

از نگاه جوان آراسته، زبان فقط مجموعه‌ای از کلمات نیست. زبان حامل فرهنگ است و وقتی زبان در جامعه‌ای کم‌ارزش شود، فرهنگ نیز به تدریج از زیست مردم فاصله می‌گیرد. به همین دلیل، مسئله فاصله گرفتن از ادبیات کلاسیک را نمی‌توان صرفاً مسئله‌ای ادبی دانست. وی معتقد است فاصله گرفتن از ادبیات کلاسیک قطعاً می‌تواند زبان را از نظر واژگان، ساختار و منطق زبانی ضعیف و سطحی کند، اما اینها به باور جوان آراسته مهم‌ترین خسارت نیستند. بزرگ‌ترین چیزی که آدم‌ها از دست می‌دهند، نسبت و اتصال‌شان با تاریخ تفکر و فرهنگ زیسته خودشان است.

این پژوهشگر ادبی این مسئله را با مفهوم هویت نیز مرتبط می‌داند و ادبیات کلاسیک فارسی را در یک نگاه جامع، عصاره فرهنگ سنتی ایران معرفی می‌کند؛ فرهنگی که مذهب، اخلاق، تمدن و تجربه تاریخی ایرانیان بخش‌هایی از آن هستند. به همین دلیل، ارتباط درست با قله‌های ادبیات کلاسیک، ارتباط با گذشته فرهنگی و تاریخی ایران است و بیگانگی با آن می‌تواند زمینه‌ساز نوعی از خودبیگانگی فرهنگی شود.

البته از نگاه وی، انسان وقتی از گذشته خود فاصله می‌گیرد، وارد یک خلأ فرهنگی نمی‌شود. ممکن است فرد تصور کند با کنار گذاشتن میراث گذشته آزادتر شده است، اما در واقع بلافاصله تحت تأثیر یک نظام فکری و فرهنگی دیگر قرار می‌گیرد. «ما منطقه خلأ نداریم. اگر تابع فرهنگ الف نباشید، تابع فرهنگ ب هستید و اگر ب نباشید، در معرض فرهنگ ج قرار می‌گیرید. استقلال فرهنگی به معنای اینکه هیچ جریان فکری و فرهنگی بر ما اثر نگذارد، معنا ندارد.»

به همین دلیل، جوان آراسته معتقد است انسان و جامعه‌ای که از گذشته فکری و فرهنگی خود بریده و خود را امتداد آن نمی‌داند، ممکن است به‌تدریج در جایگاهی قرار بگیرد که احساس بیگانگی بیشتری با خود و جامعه‌اش داشته باشد. گذشته صرفاً چیزی نیست که پشت سر ما قرار گرفته باشد؛ ادامه زندگی امروز ما نیز به شناخت و فهم آن گذشته وابسته است.

■ فضای مجازی و میراث ادبی

جوان آراسته درباره فضای مجازی نیز نگاه کاملاً منفی ندارد. از نظر وی، فناوری و محصولات جدید الزاما مانع ارتباط با میراث ادبی نیستند و حتی می‌توانند فرصت بزرگی برای دسترسی آسان‌تر نسل امروز به آثار کلاسیک فراهم کنند. مشکل زمانی ایجاد می‌شود که ما نتوانیم برای این ابزارها و ظرفیت‌های جدید، محتوای مناسب و شیوه‌های درست واسطه‌گری فرهنگی ایجاد کنیم.

به باور وی، جوان امروز اگر ساعت زیادی را در فضای مجازی می‌گذراند، لزوماً به این معنا نیست که دیگر نمی‌تواند با مولانا، حافظ یا سعدی ارتباط داشته باشد. اتفاقاً فضای مجازی می‌تواند مسیر دسترسی او به این آثار را ساده‌تر کند. اگر چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد، بخشی از مشکل به این بازمی‌گردد که ما محصول فرهنگی مناسب تولید نکرده‌ایم و زیست فرهنگی مناسبی در فضای مجازی برای خودمان نساخته‌ایم.

مدیر مدرسه نویسندگی مبنا تأکید می‌کند که سرگرمی و حواس‌پرتی همیشه بخشی از زندگی انسان بوده و مسئله امروز صرفاً به وجود فضای مجازی محدود نمی‌شود. چیزی که تغییر کرده، شکل و تعداد این سرگرمی‌هاست. بنابراین به جای آنکه فضای مجازی را دشمن ادبیات بدانیم، باید از آن برای ایجاد ارتباطی تازه میان نسل جدید و میراث ادبی استفاده کنیم. اما برای این کار، یک پرسش اساسی وجود دارد کسانی که می‌خواهند نسل جوان را با ادبیات کلاسیک آشتی دهند، خودشان چه میزان با این ادبیات مأنوس‌اند؟ جوان آراسته این پرسش را بسیار جدی می‌داند. به اعتقاد وی، پیش از آنکه بخواهیم دیگران را با حافظ و سعدی و نظامی آشتی دهیم، باید ببینیم خودمان چقدر این آثار را می‌شناسیم.

■ سهم و نقش متولیان فرهنگی

جوان آراسته می‌پرسد کسی که می‌خواهد برای آشتی دادن جامعه با ادبیات کلاسیک برنامه‌ریزی کند، خودش چقدر حافظ می‌خواند؟ سعدی را چقدر می‌شناسد؟ آیا تا به حال نظامی را جدی خوانده است؟ آیا تفاوت منشآت قائم‌مقام فراهانی با تذکرةالاولیا را می‌داند؟ آیا حتی دو صفحه از تاریخ بیهقی را با حوصله خوانده است؟ از نظر وی، شاید مهم‌ترین نقطه شروع همین باشد که متولیان فرهنگ، آموزش و برنامه‌ریزی فرهنگی، خودشان ارتباطی عمیق‌تر و غنی‌تر با ادبیات فارسی پیدا کنند. اگر این اتفاق رخ دهد، تصمیم‌ها و برنامه‌هایی که برای جامعه طراحی می‌کنند نیز از عمق بیشتری برخوردار خواهد بود.

به باور محمدرضا جوان آراسته آشتی‌دادن نسل جوان با شعر و ادب فارسی پیش از هر چیز به آشتی و ارتباط عمیق‌تر خود اهالی فرهنگ، آموزش و برنامه‌ریزی با این میراث نیاز دارد. مسئله فقط تغییر شیوه تدریس یا انتقال چند بیت شعر نیست؛ مسئله این است که ادبیات کلاسیک دوباره به‌عنوان بخشی زنده از فرهنگ و زندگی ایرانی فهمیده شود. اگر این ارتباط در میان متولیان و دغدغه‌مندان فرهنگ شکل بگیرد، آنگاه می‌توان انتظار داشت برنامه‌ها، آموزش‌ها و محصولات فرهنگی نیز بتوانند این میراث را با زبان و ابزارهای امروز به نسل جدید منتقل کنند.

نکته



خیانت نظام آموزشی حافظه محور به ادبیات فارسی

وقتی حافظان شعر «حافظ» شأن او را حفظ نمی‌کنند

مریم ترابی

در میان فامیل و آشنایان ما دانش‌آموزانی هستند که دهها و گاه صدها بیت از حافظ، سعدی و مولانا را از حفظ می‌خوانند. بعضی از آنها آنقدر در این کار مهارت پیدا کرده‌اند که می‌توانند ابیات بسیاری را پشت سر هم و بدون مکث بازگو کنند و در نگاه نخست، این توانایی ممکن است نشانه‌ای از علاقه و انس آنان با ادبیات فارسی تلقی شود. اما وقتی از همین دانش‌آموزان درباره معنای شعر، مفهوم واژه‌ها، فضای فکری شاعر یا حتی ارتباط میان ابیات سؤال می‌کنیم، گاهی با سکوت و شانه بالا انداختن مواجه می‌شویم. بدتر از آن، در مواردی دیده می‌شود که برخی واژه‌های شعر را نادرست تلفظ می‌کنند، مکث‌های نابجا دارند، وزن و موسیقی شعر را رعایت نمی‌کنند و حتی گاه واژه‌ای را چنان می‌خوانند که معنای بیت را تغییر می‌دهد. در چنین شرایطی آدم با خود فکر می‌کند شاید اگر روح حافظ، سعدی یا مولانا شاهد این شعرخوانی‌ها باشد، واقعاً در گور بلرزد! اما مسئله اصلی نه دانش‌آموز است و نه حتی شیوه شعرخوانی او، مسئله نظام آموزشی و نوع نگاه ما به آموزش ادبیات است. پرسش اساسی این است که چرا باید دانش‌آموز را به حفظ کردن دهها و صدها بیت تشویق کنیم، بی‌آنکه مطمئن شویم او دست‌کم معنای درست همان ابیات را فهمیده است؟

به نظر می‌رسد در آموزش ادبیات فارسی، در بسیاری از موارد «حفظ کردن» جای «فهمیدن» را گرفته است. دانش‌آموز یاد می‌گیرد شعر را به خاطر بسپارد، نام شاعر را بداند، تاریخ تولد و مرگ او را حفظ کند و آثارش را فهرست‌وار نام ببرد؛ اما کمتر از او خواسته می‌شود، درباره یک بیت فکر کند، پیام آن را با زبان خودش توضیح دهد، درباره احساس و اندیشه شاعر سخن بگوید یا ارتباط آن شعر را با زندگی امروز پیدا کند.

حتی گاهی موفقیت دانش‌آموز در درس ادبیات با تعداد ابیاتی که از حفظ می‌خواند سنجیده می‌شود؛ گویی هرچه حافظه او قوی‌تر باشد، الزاماً فهم ادبی او نیز بیشتر است. در حالی که حفظ شعر، اگر با درک و لذت همراه نباشد، می‌تواند به کاری مکانیکی و بی‌روح تبدیل شود. شعر قرار است مخاطب را به فکر وادارد، احساس ایجاد کند، پرسشی در ذهن او بسازد و دریچه‌ای تازه به جهان بگشاید؛ نه اینکه صرفاً مجموعه‌ای از کلمات باشد که بتوان آنها را مانند یک جدول ضرب پشت سر هم تکرار کرد.

البته حفظ کردن شعر به خودی خود کار بدی نیست. اتفاقاً حفظ شعر می‌تواند، باعث تقویت حافظه، افزایش دایره واژگان و ایجاد انس عمیق‌تر با زبان فارسی شود. بسیاری از بزرگان فرهنگ و ادب ما نیز با شعر زندگی می‌کرده‌اند و ابیات فراوانی را در ذهن داشته‌اند. مشکل از جایی آغاز می‌شود که حفظ کردن، هدف نهایی آموزش باشد، نه وسیله‌ای برای رسیدن به فهم و لذت ادبی. وقتی دانش‌آموز معنای واژه‌ای را نمی‌داند، طبیعی است که آن را درست تلفظ نکند. وقتی ساختار جمله و مفهوم بیت را نمی‌شناسد، نمی‌داند کجا باید مکث کند و چگونه موسیقی شعر را منتقل کند. وقتی با اندیشه شاعر آشنا نیست، شعر برایش مجموعه‌ای از کلمات حفظ‌شده خواهد بود، نه سخنی زنده و اثرگذار.

شاید یکی از دلایل رواج خوانش‌های نادرست همین باشد که بسیاری از ما از کودکی یاد گرفته‌ایم «شعر را بخوانیم»، اما کمتر یاد گرفته‌ایم «شعر را بفهمیم». نتیجه آن را بعدها در میان برخی مجریان تلویزیونی، گویندگان، معلمان و حتی بعضی افراد اهل مطالعه نیز می‌بینیم، کسانی که ممکن است اطلاعات زیادی درباره شاعران داشته باشند، اما هنگام خواندن یک بیت، وزن، تلفظ یا آهنگ آن را به‌درستی رعایت نمی‌کنند.

آموزش ادبیات فارسی باید از حفظ‌محوری فاصله بگیرد و به سمت فهم‌محوری حرکت کند. بهتر است به جای آنکه دانش‌آموز را مجبور کنیم دهها بیت را طوطی‌وار حفظ کند، چند بیت ارزشمند را انتخاب کنیم و از او بخواهیم درباره واژه‌ها، معنا، تصویرسازی، موسیقی و پیام آنها گفت‌وگو کند. اگر دانش‌آموز از میان این ابیات چند بیت را با علاقه حفظ کرد، آن حفظ کردن دیگر یک تکلیف خشک آموزشی نیست؛ بخشی از تجربه شخصی او با شعر است. شاید اگر روزی به جای پرسیدن «چند بیت از حافظ حفظ هستی؟» از دانش‌آموز بپرسیم «کدام بیت حافظ را دوست داری و چرا؟»، تازه متوجه شویم، آموزش ادبیات به هدف واقعی خود نزدیک شده است.

حافظ، سعدی و مولانا میراثی برای حفظ کردن صرف نیستند؛ آنها میراثی برای فهمیدن، خواندن، اندیشیدن و زندگی کردن‌اند. اگر قرار است شعرشان را به نسل آینده منتقل کنیم، بهتر است پیش از آنکه حافظه کودکان‌مان را از ابیات پر کنیم، ذهن‌ودل‌شان را با معنای آن ابیات آشنا کنیم. آن‌وقت شاید هم شعر درست‌تر خوانده شود و هم روح شاعران، به جای لرزیدن در گور از اینکه هنوز کسی حرف‌شان را می‌فهمد و به شعر آنان احترام می‌گذارد، آرام بگیرد.

زهرا احمدی، نویسنده و کارشناس ارشد جامعه‌شناسی:

شعر برای بسیاری از نوجوانان و جوانان فقط یک سؤال امتحانی است

محبوبه قربانی

شعر برای نسل‌های قبل فقط چند بیت در کتاب فارسی یا موضوعی برای شب‌های شعر نبود. شعر در خانه‌ها، گفت‌وگوها و حتی لحظه‌های معمولی زندگی حضور داشت اما حالا برای بسیاری از نوجوانان و جوانان، حافظ و سعدی بیشتر با معنی بیت، آرایه ادبی و سؤال امتحانی گره‌خورده تا با تجربه‌ای که بتوانند بخشی از زندگی خود را در آن پیدا کنند. این در حالی است که به گفته زهرا احمدی، نویسنده و جامعه‌شناس «شعر زمانی برای جوان معنا پیدا می‌کند که بتواند تجربه خودش را در آن پیدا کند. لذا وقت آن رسیده که شعر را از امتحان پس بگیریم و دوباره به زندگی برگردانیم.» متن زیر گفت‌وگو با این کارشناس است که در ادامه می‌خوانید.



در گذشته دیوان حافظ، سعدی و مولانا تقریباً در بسیاری از خانه‌ها حضور داشت و شعر بخشی از زندگی روزمره مردم بود. چه تغییراتی در سبک زندگی خانواده ایرانی باعث شد این ارتباط کمرنگ شود؟

به نظرم مهم‌ترین اتفاق، تغییر سبک زندگی و مفهوم فراغت در خانواده ایرانی است. شعر در گذشته فقط یک محصول فرهنگی نبود، بخشی از زندگی روزمره بود. مردم با شعر تبریک می‌گفتند، سوگواری می‌کردند، عاشقانه حرف می‌زدند و حتی در گفت‌وگوهای معمولی از حافظ و سعدی استفاده می‌کردند. انتقال شعر هم از طریق خانواده، مدرسه و جمع‌های دوستانه اتفاق می‌افتاد. امروز زندگی سرعت بیشتری گرفته است. خانواده‌ها زمان کمتری برای گفت‌وگو و مطالعه دارند و بخش بزرگی از فراغت به رسانه‌های دیجیتال اختصاص پیدا کرده است. مهم‌تر از کم‌شدن زمان مطالعه، تغییر شکل توجه انسان است. خواندن حافظ به مکث، تمرکز و خلوت احتیاج دارد. زندگی امروز ما را به سمت دریافت سریع و پیوسته اطلاعات می‌برد. در نتیجه، شعر از یک تجربه زیسته به یک فعالیت فرهنگی تخصصی‌تر تبدیل شده است. به نظرم اگر بخواهیم این رابطه را دوباره برقرار کنیم، باید ادبیات را از قفسه کتابخانه به زندگی روزمره برگردانیم.

چرا امروز شعر، برای بسیاری از جوانان به یک موضوع درسی یا مناسبتی تبدیل شده است؟

چون ما گاهی شعر را بیشتر به عنوان دانش ادبی معرفی کرده‌ایم تا تجربه انسانی. دانش‌آموز حافظ را می‌خواند و باید معنی بیت، آرایه، وزن یا نام شاعر را بداند. همه اینها برای آموزش ادبیات لازم هستند اما اگر شعر فقط در محدوده امتحان باقی بماند، بعد از امتحان هم از زندگی دانش‌آموز خارج می‌شود. شعر زمانی برای نوجوان و جوان معنا پیدا می‌کند که بتواند تجربه خودش را در آن پیدا کند. عشق، تنهایی، شکست، حسادت، فقدان، امید، ترس از آینده و پرسش درباره معنای زندگی. حافظ و سعدی درباره همین تجربه‌های انسانی حرف می‌زنند.

آیا فاصله گرفتن نسل جوان از شعر و ادبیات کلاسیک را باید بخشی طبیعی از تغییر ذائقه فرهنگی در گذر از جامعه سنتی به جامعه مدرن بدانیم یا با یک ضعف جدی در انتقال میراث فرهنگی مواجهیم؟

هر دو اتفاق همزمان رخ داده است. تغییر ذائقه فرهنگی طبیعی است. هیچ نسلی قرار نیست دقیقاً همانطور که نسل قبل حافظ و سعدی را می‌خوانده، آنها را بخواند. جهان زندگی امروز با جهان صد سال پیش تفاوت دارد اما در کنار این تغییر طبیعی، ضعف‌هایی هم در انتقال میراث فرهنگی داشته‌ایم. میراث فرهنگی خود به خود منتقل نمی‌شود. هر نسل باید آن را دوباره کشف کند و با مسائل زمان خودش پیوند بزند. خطر زمانی ایجاد می‌شود که حافظ از یک شاعر زنده به یک نام تاریخی تبدیل شود. یعنی نوجوان بداند حافظ شاعر قرن هشتم است اما هیچ تجربه شخصی از خواندن او نداشته باشد. بنابراین راه حل، مجبور کردن نسل جدید به بازگشت به گذشته نیست. باید میان ادبیات کلاسیک و جهان امروز پل زد. اگر جوان امروز بتواند در حافظ درباره عشق، قدرت، ریا، تنهایی یا آزادی چیزی مربوط به زندگی خودش پیدا کند، رابطه دوباره شکل می‌گیرد.



اگر شعر فقط در محدوده امتحان باقی بماند، بعد از امتحان هم از زندگی دانش‌آموز خارج می‌شود. شعر زمانی برای نوجوان و جوان معنا پیدا می‌کند که بتواند تجربه خودش را در آن پیدا کند. عشق، تنهایی، شکست، حسادت، فقدان، امید، ترس از آینده و پرسش درباره معنای زندگی. حافظ و سعدی درباره همین تجربه‌های انسانی حرف می‌زنند

تغییر در سبد مصرف فرهنگی خانواده‌ها چه نقشی در این اتفاق داشته است؟ چه چیزهایی جای کتاب و دیوان شعر را گرفته‌اند؟

در گذشته کتاب یکی از عناصر اصلی فضای خانه بود. کتابخانه، دیوان حافظ و مجله بخشی از زندگی خانوادگی محسوب می‌شدند. امروز بخش بزرگی از مصرف فرهنگی ما در تلفن همراه اتفاق می‌افتد. با این حال، فضای دیجیتال را نباید دشمن ادبیات دانست. همین فضا می‌تواند شعر را به مخاطب جدید برساند. مسئله این است که ما هنوز به اندازه کافی شیوه حضور ادبیات را در رسانه‌های جدید پیدا نکرده‌ایم.

بنابراین این نکته که کمرنگ شدن مطالعه شعر را می‌توان به تغییر الگوی فراغت خانواده‌ها و گسترش سرگرمی‌های تصویری و دیجیتال مرتبط دانست، تأیید می‌کنید؟

بله و قطعاً بین این دو ارتباط وجود دارد. فراغت امروز بسیار تصویری و سریع شده است. فیلم، سریال، ویدئوهای کوتاه، بازی و شبکه‌های اجتماعی دائماً محرک‌های تازه‌ای به مخاطب ارائه می‌کنند. شعرخوانی به نوع دیگری از توجه احتیاج دارد. توجهی آرام‌تر و متمرکزتر.

اما من با دوگانه‌سازی «کتاب خوب، فضای دیجیتال بد» موافق نیستم. رسانه فقط ابزار است. همان تلفن همراهی که می‌تواند ساعت‌ها وقت ما را در شبکه‌های اجتماعی بگیرد، می‌تواند کتاب صوتی، شعر، مقاله و گفت‌وگوی ادبی هم در اختیارمان بگذارد. مسئله اصلی، تربیت عادت فرهنگی است. اگر خانواده و مدرسه به کودک یاد بدهند که بخشی از فراغت را به خواندن و فکر کردن اختصاص دهد، رسانه‌های جدید هم لزوماً مانع این رابطه نمی‌شوند. مشکل اصلی، از دست رفتن تعادل در الگوی مصرف فرهنگی است.

چرا حتی در برخی خانواده‌های تحصیلکرده نیز ارتباط با ادبیات کلاسیک، برخلاف نسل‌های گذشته، به یک عادت فرهنگی تبدیل نشده است؟

تحصیلات به تنهایی عادت فرهنگی ایجاد نمی‌کند. ممکن است خانواده‌ای تحصیلات دانشگاهی بالایی داشته باشد، اما کتاب در زندگی روزمره‌اش جایگاه پررنگی نداشته باشد. عادت مطالعه بیشتر از طریق مشاهده و تجربه شکل می‌گیرد. کودکی که می‌بیند پدر و مادرش کتاب می‌خوانند، درباره کتاب حرف می‌زنند و از شعر برای بیان احساسات‌شان استفاده می‌کنند، ادبیات را به عنوان بخشی از زندگی می‌شناسد. ضمن اینکه خانواده‌های امروز با فشارهای شغلی، اقتصادی و زمانی بیشتری روبه‌رو هستند. حتی افراد تحصیلکرده هم ممکن است تمام روز درگیر کار و مسئولیت باشند و شب را با سرگرمی‌های سریع‌تر سپری کنند. بنابراین مسئله فقط سطح تحصیلات نیست، جایگاه کتاب و ادبیات در سبک زندگی خانواده اهمیت بیشتری دارد.

اگر این روند را یک «گسست نسلی» بدانیم، به نظر شما این گسست دقیقاً در چه نقطه‌ای اتفاق افتاده است، خانواده، مدرسه یا جامعه؟

به نظرم نمی‌توان یک نقطه را مقصر دانست. این گسست در تعامل خانواده، مدرسه و جامعه شکل گرفته است. خانواده نقش مهمی در ایجاد عادت فرهنگی دارد، مدرسه می‌تواند رابطه اولیه با ادبیات را بسازد و جامعه و رسانه تعیین می‌کنند که ادبیات چه جایگاهی در زندگی عمومی داشته باشد. اگر مدرسه شعر را فقط برای امتحان تدریس کند، خانواده مطالعه نداشته باشد و فضای عمومی جامعه هم ادبیات را بیشتر در مناسبت‌ها نمایش دهد، طبیعی است که رابطه جوان با شعر ضعیف شود. البته هنوز نمی‌توان از یک گسست کامل صحبت کرد. نسل جدید هم به شعر علاقه دارد. شعر را در موسیقی، ترانه، شبکه‌های اجتماعی و شکل‌های تازه ادبی دنبال می‌کند. مسئله این است که ارتباط او با ادبیات کلاسیک شکل گذشته را ندارد.

اگر یک نسل ارتباط خود را با میراث ادبی و فرهنگی خود از دست بدهد، این اتفاق در بلندمدت چه پیامدهایی برای احساس تعلق و هویت جمعی می‌تواند داشته باشد؟

میراث ادبی فقط مجموعه‌ای از کتاب‌های قدیمی نیست، بخشی از حافظه مشترک یک جامعه است. وقتی جامعه‌ای حافظه ادبی خودش را از دست بدهد، بخشی از زبان مشترک میان نسل‌ها هم ضعیف می‌شود. حافظ، سعدی، مولانا و فردوسی فقط شاعر نیستند، آنها در شکل دادن به واژگان، استعاره‌ها، شیوه‌های بیان احساس و حتی تصور ما از انسان و جهان نقش داشته‌اند. وقتی نسل جدید این زبان مشترک را کمتر بشناسد، فاصله‌اش با نسل‌های قبل بیشتر می‌شود.

به نظرم مهم‌ترین پیامد گسست از ادبیات، فقط کم شدن تعداد کتابخوان‌ها نیست، از دست‌رفتن بخشی از امکان گفت‌وگو با گذشته است. جامعه‌ای که نتواند گذشته فرهنگی خودش را بخواند، بخشی از توانایی‌اش برای فهم خودش را در زمان حال هم از دست می‌دهد. ادبیات می‌تواند یکی از مهم‌ترین راه‌های حفظ این پیوند باشد. به شرط آنکه آن را از کتابخانه‌ها بیرون بیاوریم و دوباره وارد زندگی کنیم.